مطالعات تاریخ اسلام
سال یازدهم/ شمارهٔ ۴۱/ تابستان ۱۳۹۸

مقایسه تطبیقی جایگاه سیاسی قضات در عصر خلافت عباسی (۱۳۲-۶۵۶ق.) و امپراطوری عثمانی (۶۹۹-۱۳۴۱ق.)

جواد جهانگیری[۱]
بهرام بهرامی[۲]
بهرام امانی چاکلی[۳]

چکیده: قضاوت از مناصبی است که ابتدا در ذیل وظایف خلیفه قرار داشت و به‌تدریج به دیگران تفویض شد. لیکن خلفای عباسی درصدد بودند به‌رغم تفویض قضا به دیگران، همچنان از موقعیت دینی آن برای خود بهرهٔ سیاسی ببرند. در حکومت عثمانی نیز سلاطین مدعی حاکمیت اسلامی بودند؛ از این رو ملزم شدند حکومت خود را با خمیرمایهٔ شریعت بنیان نهند. در نتیجهٔ این رویکرد، قضات به‌عنوان بازوان دولت در اجرای شریعت در بدنهٔ دولت نقش ممتازی یافتند. این پژوهش تلاش نمود تا با روش توصیفی- تحلیلی، با استناد به منابع تاریخی، جایگاه سیاسی قضات در دورهٔ عباسی و دورهٔ عثمانی را به صورت تطبیقی مورد مقایسه قرار دهد. نتایج حاصل از پژوهش بیانگر آن است که خلفای عباسی با ایجاد منصب قاضی‌القضاتی و استقلال دیوان قضا و سلاطین عثمانی با ایجاد منصب قاضی عسکری و سازمان دادن نظام قضایی با استفاده از نظام مدرسه، موجب ارتقای جایگاه سیاسی قضات شدند..

واژه‌های کلیدی: منصب قضا، خلافت عباسی، امپراطوری عثمانی، قضات، جایگاه سیاسی

۱ کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی(نویسنده مسئول) jahangiri.javad@yahoo.com
۲ استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان Bahram.Bahrami40@znu.ac.ir
۳ استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه زنجان Amani@znu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۲۸ تاریخ تأیید: ۹۷/۰۵/۱۸

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

A Comparative Study of the Political Position of Judges in the Age of the Abbasi Caliphate (132-656 AH) and the Ottoman Empire (699-1341 AH)

Javad Jahangiri[1]
Bahram Bahrami[2]
Bahram Amani Chakli[3]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

Abstract: Judgment is one of the positions that initially belonged to the caliph's duties and was gradually delegated to others. The Abbasid caliphs, however, sought to gain political advantage from its religious status despite delegating it to others. In the Ottoman Empire, the kings also claimed Islamic sovereignty, so they were forced to establish their own government based on Sharia. As a result of this approach, judges as state's arms in enforcing Sharia played a prominent role within the state. This study attempts to compare the political status of judges in the Abbasid and Ottoman Empire using a descriptive-analytical method and citing historical sources. The results of the study indicate that the Abbasid caliphs promoted the political status of judges by establishing the position of *Ghazi-ol-Ghozat* (i.e. Supreme Judge) and independence of judiciary division, while the Ottoman kings promoted the political status of judges by establishing the office of *Ghazi Askar* (i.e. Grand Judge) and organizing the judicial system using the school system.

Keywords: Judgeship, the Abbasid Era, the Ottoman Empire, judges, political status

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

1 MA in Islamic Nations History and Civilization (Corresponding Author) jahangiri.javad@yahoo.com
2 Assistant Professor, Department of Islamic Nations History and Civilization, Zanjan University Bahram.Bahrami40@znu.ac.ir
3 Assistant Professor, Department of Islamic Nations History and Civilization, Zanjan University Amani@znu.ac.ir

مقدمه

قضاوت از جمله مناصبی است که ابتدا ذیل وظایف خلیفه قرار داشت و از شئون اصلی حکومت اسلامی به شمار می‌رفت. به همین جهت در طول تاریخ پرفراز و نشیب تمدن اسلامی، نظام قضایی همواره از ارکان دولت‌های اسلامی به شمار می‌رفته است. در سال‌های آغازین شکل‌گیری تمدن اسلامی توسط پیامبر(ص)، ایشان در کنار تبلیغ دین اسلام، داوری میان مسلمانان را نیز برعهده داشتند. ابوبکر اولین خلیفه پس از رحلت پیامبر، بر خلاف ایشان علاوه بر شهرهای دیگر در مدینه نیز رسیدگی به دعاوی مردم را به دیگران سپرد و عمربن‌خطاب را به این امر گماشت. این روند در زمان خلفای بعدی تا عصر اموی ادامه پیدا کرد و دامنهٔ آن وسیع‌تر شد. با روی کار آمدن امویان، شیوهٔ تعیین قضات و کارکرد آنها تحول یافت؛ به طوری که غالباً هر یک از امیران و والیان قاضی منطقه خود را تعیین می‌کردند. با توسعه ارضی قلمرو دولت و امور آن، بر وظیفه قضات نیز افزوده شد. استیفای حقوق مسلمانان از طریق نظارت در اموال محجوران، رسیدگی به وصیت مردم و اوقاف، از جمله وظایف جدید قاضی بود.[۱]

با گسترش فتوحات در دوره خلافت عباسیان، قلمرو اسلام بیش از پیش وسعت یافت و از آنجا که مناطق مفتوحه در مؤلفه‌های فرهنگ و تمدن، از جمله زبان با یکدیگر اختلاف آشکار داشتند، نیاز به سازوکارهای جدیدی برای ادارهٔ مناطق بود. از سوی دیگر با پیدایش مذاهب چهارگانه اهل سنت، ضروری بود در سطح جامعه اساس و مبنای تشکیلات قضایی با نوع مذهب هر منطقه انطباق داشته باشد و قاضی احکام خویش را مطابق مذهب خاص هر ولایت صادر کند. لذا سازمان قضایی از شکل اولیه و ساده خود خارج شد و با پیدایش منصب قاضی‌القضاتی در زمان هارون الرشید (خلافت ۱۷۰-۱۹۳ق.)، تشکیلات مستقلی برای آن فراهم آمد. این امر جایگاه سیاسی قضات را در مناطق برجسته ساخت.

پس از عباسیان با فاصلهٔ اندکی، امپراطوری عثمانی که دامنهٔ جغرافیایی و زمانی حکمرانی آن در جهان اسلام بی‌سابقه است، در مرکز جهان اسلام قرار گرفت. در حکومت عثمانی علاوه بر شریعت و علمای دینی، با عنصر فرهنگی-دینی دیگری به نام «تصوف» مواجه هستیم که از روزهای آغازین نبرد برای بنیان نهادن دولت نوظهور عثمانی در میان توده مردم، نظامیان و حتی برخی سلاطین نفوذ بسیاری داشت. دراویش همراه سپاه ترک در سرزمین‌ها و شهرهای

۱ محمدبن‌خلف وکیع (۱۴۲۲ ق)، *اخبارالقضات*، مراجعه سعید محمد الحَام، ج۳، بیروت: عالم الکتب، ص ۳۲۱.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

نوگشوده پراکنده شدند و دستگاهی پردامنه از حلقات و شعب طریقت بوجود آوردند.[۱] آنها خدمات سرنوشت‌سازی در برپایی دولت انجام دادند، اما در ساختار دولت هرگز جایگاه و کارکرد تعریف شده‌ای نداشتند. علما برخلاف دراویش، در مسیر تحولات دولت برای خود طبقه قدرتمند و ثروتمندی را تشکیل دادند و گاه به امتیازات ممتازی مانند معافیت‌های مالیاتی و مصونیت از مصادره اموال دست پیدا کردند.[۲] در حکومت عثمانی برای علما ساختاری رسمی و سلسله‌ای از مراتب تدوین شد. این امر برای علما جایگاه معینی در دولت تعریف کرد که تا دوران تنظیمات عثمانی موجبات ارتقاء مستمر علما را فراهم ساخت.

در خصوص نظام قضایی عباسیان جامع‌ترین پژوهشی که در قالب مقاله پدید آمده است، پژوهش فهیمه فرهمندپور و همکاران وی با عنوان «تحولات دیوان قضایی و تأثیر آن بر وضعیت و جایگاه قضات؛ از اوایل خلافت عباسیان تا تسلط آل بویه بر بغداد (۱۳۲-۳۳۴ق.)» است که تنها سه قرن از تحولات قضایی دولت عباسیان را به صورت مختصر بررسی کرده است. مقالهٔ دیگری که به زبان فارسی وجود دارد، پژوهشی از حسن انصاری قمی با عنوان «قاضی‌القضات» است. این پژوهش به منصب قاضی‌القضاتی پرداخته و تاریخچهٔ آن را بیان می‌کند و آن را با مناصب مشابهی مانند قاضی الجماعه و اقضی القضات مقایسه می‌کند. در پایان نیز مختصری از زندگی‌نامهٔ چند تن از قاضی‌القضات‌های دوره عباسی را بازگو می‌کند. در زبان لاتینی نیز از مهم‌ترین مقالاتی که می‌توان نام برد، نوشتاری است از متیو تیلر[۳] با عنوان «قدرت قضایی و استقلال قضات در دورهٔ عباسیان»[۴] که در آن به بررسی اقتدار و استقلال قضات در صدور احکام پرداخته است. در خصوص حوزهٔ دوم این پژوهش یعنی نظام قضایی دولت عثمانی نیز چه به صورت تألیفی و چه به صورت ترجمه، اثر مستقلی در دست نداریم و این موضوع غالباً در تواریخ عمومی معاصر به صورت اجمالی بررسی شده است. نزدیک‌ترین پژوهشی که در این زمینه وجود دارد، مقاله‌ای با عنوان «نهاد علما و ساختار قدرت در امپراطوری عثمانی» اثر حسن انصاری قمی است که در پاره‌ای موارد به وضعیت و جایگاه قضات پرداخته است. اما در مطالعات عثمانی آنچه مایهٔ خوش اقبالی پژوهشگر است، وجود مقاله‌ای است که در آن

---

۱ برنارد لوئیس (۱۳۶۵)، *استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی*، ترجمهٔ ماه ملک بهار، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۲ لرد کین‌راس (۱۳۷۳)، *قرون عثمانی*، ترجمهٔ پروانه ستاری، تهران: انتشارات کهکشان، ص ۲۱۷.

3 Mathieu Tillier.

4 Judicial Authority and Qasi Autonomy under the Abbasids.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

نگارنده هر آنچه که از کتاب و مقاله در ایران از ابتدا تا زمان نگارش مقاله دربارهٔ تاریخ دولت عثمانی نوشته شده است را با ذکر نام نویسنده، تاریخ چاپ و سایر مشخصات اثر برشمرده است. عنوان این مقاله «مطالعات عثمانی در ایران»[۱] است . پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر شواهد تاریخی ارائه شده در منابع کتابخانه‌ای، با روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش که جایگاه سیاسی قضات در عصر خلافت عباسی و امپراطوری عثمانی در مقایسه با یکدیگر چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است، پاسخ نسبتاً جامعی دهد. به نظر می‌رسد در سایهٔ تغییر رویکرد حاکمان نوظهور عباسی و عثمانی در حکومتداری و اتکای سیاسی آنها به شریعت، تحولات نظام قضایی قدم در مسیری نهاد که ارتقای سیاسی جایگاه قضات یکی از نتایج غیرقابل اجتناب آن بود. لیکن این وضعیت همسو با ضعف نهاد خلافت در عصر عباسی و امپراطوری در عصر عثمانی به تنزل گرایید. در دوره عثمانی تحولات برخاسته از تنظیمات، رابطه قاضی با عنصر قدرت‌ساز شرع را قطع کرد و او را موظف به اجرای قوانین مدونی نمود که تفسیر به رأی در آن بسیار محدود بود.

روابط قضات با خلفا و سلاطین در عصر عباسی و عثمانی

در حکومت اسلامی، خلیفه عامل و مسئول اجرای فرمان‌های الهی و حکمرانی براساس شریعت اسلام است. از سوی دیگر چون علما به نیابت از پیامبر(ص) مسئولیت تفسیر منابع دینی (در رأس آنها قرآن) و استخراج احکام و صدور فتوا منطبق با شریعت را برعهده دارند، همواره در طول تاریخ با حاکمان ارتباط مستقیم و گاه تقابل داشته‌اند. قضاوت نیز در ذیل وظایف دینی خلیفه قرار داشت و به‌تدریج توسط خلفا به افراد دیگر تفویض شد. اگرچه عباسیان در نیمهٔ دوم قرن دوم هجری نظام قضایی را ساماندهی و متمرکز کردند، قضات هنوز تابع سلطهٔ حاکمان بودند و نمی‌توانستند قضاوت‌هایی که موجب رنجش خلیفه و نمایندگان او (وزیران) می‌شد را اعمال کنند.[۲] از سوی دیگر تفویض قضا از سوی خلفا به دیگران که محصول اجتناب‌ناپذیر تحولات ساختار تشکیلاتی حکومت اسلامی بود، برای خلفا خالی از فایده نبود و آنان را از کانون توجه قضایی علما و عامه دور می‌ساخت و کاستی‌ها و انحرافات عمدی و سهوی را متوجه قاضی می‌کرد. از این رو، خلفای عباسی درصدد بودند به‌رغم انتقال مسئولیت

۱ نصرالله صالحی(آبان۱۳۹۱)، مطالعات عثمانی در ایران، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش۱۷۴.

۲ متیو تیلر (۲۰۱۴)، *قدرت قضایی و استقلال قضات در دورهٔ عباسیان*، نشریهٔ Almasak، https://halshs.archives-ouvertes.fr/halshs-01057979، ش۲۶، ص ۱۱۹.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

قضاوت به دیگران، در مواقع لازم از امتیازات آن بهرهٔ سیاسی ببرند. در این راستا خود را به علما و فقها نزدیک می‌کردند و قضاوت را رکن حکومت می‌دانستند.[۱] لذا در عصر خلافت عباسی، برخی از افراد از پذیرفتن منصب قضا خودداری می‌کردند و از گردن نهادن به این مسئولیت بیمناک بودند. چنانچه به دوران منصور (خلافت ۱۳۶–۱۵۸ق.)، ابوحنیفه نعمان از تصدی قضا عذر خواست.[۲] با تصور این وضعیت می‌توان پی برد که نه خلفا هرکسی را به قضا می‌گماشتند و نه هر کسی آن را می‌پذیرفت. رویکرد ابزاری خلفا به منصب قضا در دوران اقتدار دولت عباسی نمود بیشتری داشت.

به گزارش حسن ابراهیم حسن، مکرر اتفاق می‌افتاد که خلفا پیمان خویش با افراد و گروه‌ها را دربارهٔ امانی که داده بودند، به اعتماد فتوای قضات می‌شکستند. چنانکه سفاح (خلافت ۱۳۲–۱۳۶ق.) با هبیره و منصور با ابومسلم و عموی خویش و هارون الرشید (خلافت ۱۷۰–۱۹۳ق.) با یحیی‌بن‌عبدالله علوی کرد.[۳] هارون الرشید امان نامه‌ای را که به یحیی‌بن‌عبدالله‌بن‌حسن داده بود بخواست و در حضور او از ابوالبختری خواست در آن بنگرد. ابوالبختری گفت این از فلان و فلان جهت بی‌اعتبار است. هارون الرشید گفت تو قاضی‌القضاتی و بهتر می‌دانی. آنگاه امان نامه را پاره کرد و ابوالبختری بر آن آب دهان افکند.[۴] لذا بسیاری از فقهای عصر از تصدی قضا بیمناک بودند که مبادا خلیفه به فتوایی برخلاف شریعت وادارشان کند. از این رو درعصر اول عباسی، برخی فقها با وجود امتیازات منصب قضا از روی پرهیزگاری و با توجه به حساسیت منصب قضا از پذیرش آن امتناع می‌کردند. زمانی که منصور قضاوت بغداد را به ابوحنیفه نعمانی پیشنهاد کرد، ابوحنیفه آن شغل را رد کرد و گفت: «از خدا بپرهیز و امانت خدا را به دست پرهیزگاران بسپار».[۵] صاحب کتاب *عدالت و قضا در اسلام* در ادامهٔ این داستان به نقل از کتاب *بستان العارفین* گوید، ابوحنیفه از قبول این مسئولیت روی برتافت و به هیچ وسیله از تهدید و تطمیع رام نشد و همچنان در امتناع پافشاری کرد تا گرفتار ضربات

۱ محمدرضا شهیدی‌پاک (۱۳۹۳)، *تاریخ تشکیلات در اسلام*، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)، ص۳۰۶.

۲ حسن ابراهیم حسن (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ج۲، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان، ص۲۵۲.

۳ همان، ص۲۵۳.

۴ محمدبن‌جریر طبری (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ج۱۲، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۵۲۴۸.

۵ جرجی زیدان (۱۳۸۲)، *تاریخ و تمدن اسلام*، ترجمهٔ علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیر کبیر، ص ۱۸۹.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

تازیانه و زندان شد و چندان در زندان بماند که جان سپرد.[۱]

با آغاز عصر دوم عباسی جایگاه سیاسی قضات سیر نزولی در پیش می‌گیرد. در این دوره گاهی خلفا پس از عزل قضات اقدام به مصادرهٔ اموال آنها کرده یا از آنها جریمه می‌گرفتند؛ پدیده‌ای که در زمان خلفای نخستین شاهد آن نیستیم. در سال ۲۴۰ق. متوکل، یحیی‌بن‌اکثم را از منصب قضا برکنار کرد و از او مبلغ هفتادوچهارهزار دینار زر گرفت و چهار هزار جریب املاک او را در بصره تملک نمود.[۲] خلفا این عمل را در جهت کسب درآمد و یا ظاهراً مجازات قضات انجام می‌دادند و گویای این است که همیشه میان خلفا و قضات روابط مطلوبی برقرار نبوده است. در دوره‌ای که ترکان در دربار عباسی نفوذ یافته و سایه سیاه آنها بر سر خلفا بود، روابط قضات و خلفا وضعیتی ناخوشایند برای طرفین ایجاد می‌کرد. چرا که ترکان معمولاً برای دستیابی به مقاصد خود دائم به خلفا فشار می‌آوردند و در نهایت پس از آنکه توفیقی نمی‌یافتند به شیوه‌های رقت‌انگیزی خلفا را از سریر قدرت به زیر می‌کشیدند و در این باره نیاز به شهادت یا فتوای قاضی‌القضات داشتند که قاضی‌القضات نیز در صورت مخالفت، به سرنوشت خلیفه دچار می‌شد. ابن اثیر در بیان نمونه‌ای از این اتفاق گوید: «چون ترکان دیدند که از معتز چیزی به‌دست نخواهند آورد، با مغربیان و اهالی فرغانه متفق شدند که معتز را از خلافت خلع کنند. پس از ضرب و شتم و آزارهای فراوان، او را در یک حجره حبس کردند. بعد قاضی‌القضات ابوالشوارب و جماعت دیگری را احضار کردند و آنها را شاهد خلع او قرار دادند».[۳] در دوره چیره شدن آل بویه بر بغداد، خلفا به رغم محدود شدن اختیاراتشان، سعی داشتند منصب قضا و متصدی آن را همچنان تحت حمایت و کنترل خود حفظ کنند. زمانی که جلال‌الدوله پس از دستگیری ابوالقاسم‌بن‌ماکولای وزیر قصد بازداشت برادر او که قاضی‌القضات بود را داشت، خلیفه در حمایت از قاضی‌القضات و ممانعت از کار جلال‌الدوله گفت: «در قلمرو حاکمیت ما هیچ چیز جز نظارت بر نمایندگان امینی که هم اکنون تحت حمایت ما هستند بجای نمانده است. اما همین حمایت نیز در جهت منافع شخص امیر است نه شخص ما. قاضی‌القضات هرگز در مسائل سیاسی که از حدود اختیارات خاص سلطان است مداخله

---

۱ صدرالدین بلاغی (۱۳۷۰)، *عدالت و قضا در اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۸.

۲ عزالدین علی‌بن‌اثیر (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج۱۷، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ص ۲۴۰.

۳ همان، ج ۱۸، ص۵۹.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

نکرده، بنابراین شایسته است که تصمیم‌گیری در مورد او به عهده ما نهاده شود».[۱] در این غائله روشن است که خلیفه تحت تسلط امیر بویه‌ای است ولی با این حال اختیارات مربوط به امور قضات را با بیانی آمیخته از ترس و شجاعت برای خود محفوظ می‌داند.

سلاطین عثمانی مدعی حکمرانی اسلامی و اشاعهٔ اسلام بودند و غالب جنگ‌هایی که داشتند (به‌ویژه در جبهه روملی) را به مبارزه با کفار گره می‌زدند. از نشانه‌های بارز این ادعا همان است که سلاطین در جنگ‌هایی که شخصاً فرماندهی را برعهده داشتند، خود را غازی لقب می‌دادند. بدین طریق بسیار علاقه‌مند بودند که عنوان «خلیفه» برجای مانده از عباسیان را یدک بکشند. به گونه‌ای که سلطان سلیم در سال ۹۲۲ق./۱۵۱۷م. پس از تسخیر مصر، آخرین خلیفهٔ نمادین عباسی را از قاهره به قسطنطنیه انتقال داد و عنوان خلیفه ضمیمهٔ القاب سلطان سلیم گردید.[۲] لذا این رویکرد اسلام‌خواهی، آنها را ملزم می‌ساخت موازین شریعت را سرلوحهٔ حکومت قرار دهند. مسلماً تفسیر شریعت و مطابقت و تأیید آن با امور جاری، حضور و اهمیت علما را به دنبال داشت. حتی به‌طور معمول، دولت بدون فتوای شیخ‌الاسلام جنگی را آغاز نمی‌کرد و علت آن این بود که روشن شود جنگ یاد شده با دین تعارض ندارد.[۳] قضات نیز به‌عنوان طبقه‌ای از علما، در تشکیلات دولت عثمانی از همان ابتدا اهمیت داشته‌اند و این را می‌توان در اقدامات عثمان (حکومت ۶۹۹-۷۲۶ق.) نیز شاهد بود. زمانی که حکومت عثمان استقلال یافت و سکه و خطبه را به نام خود کرد، در ولایات خود قاضی قرار داد.[۴] همچنین در سال ۷۹۴ق. زمانی که محاصره شهر آلاشهر توسط سلطان بایزید اول در نهایت به صلح انجامید، یکی از مفاد صلح، استقرار قاضی‌ای از قضات اسلام در این شهر برای رسیدگی به مرافعات مسلمانان بود.[۵] از سوی دیگر در دوران شکل‌گیری امپراطوری عثمانی علمای برجسته‌ای مانند قراخلیل چندرلی (یا افندی) پا به عرصه گذاشتند که روابط بسیار همسو و مؤثری را با سلاطین شکل دادند و علاوه بر پیشبرد اهداف دولت، به اعتبار طبقه علما نیز افزودند. مجازات قضات

---

۱ مفیزالله کبیر (۱۳۸۱)، *آل بویه در بغداد*، ترجمهٔ‌مهدی افشار، تهران: انتشارات دبیر، رفعت، ص۳۰۴.

۲ استانلی لین پول (۱۳۶۳)، *طبقات السلاطین*، عباس اقبال، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ص ۲.

۳ اسماعیل احمدیاقی (۱۳۸۶)، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمهٔ رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص۷۹.

۴ یوزف هامر پورگشتال (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمهٔ میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، ج۱، تهران: انتشارات زرین، ص ۶۸.

۵ همان، ص ۲۰۳.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

برجسته گاهی با دستاویز شرعی حاصل می‌شد و این خود نشان از جایگاه طبقه علما دارد. در یکی از شورش‌هایی که زمان سلطان سلیم اول روی داد، سلطان، قاضی عسکر جعفر چلپی را در این امر دخیل دانسته او را احضار کرد و از او پرسید: اگر کسی لشکر اسلام را تحریک به شورش و فساد نماید سزای او چیست؟ قاضی گفت : اگر گناه او ثابت شود مستحق کشتن است. سلطان فوراً فرمان داد که این فتوا را با خون جعفر چلبی ممهور کنند.[۱]

روابط قضات و سلاطین عثمانی بجز در ادوار محدودی که برپایه حرکت همسو و حتی همدلی پیش می‌رود، غالباً بر اساس موازنه قدرت و حفظ منافع تفسیر می‌شود. هرگاه سلاطین در حکومت قدرت و تسلط داشتند، مانند سایر کارکنان دولت به قضات نیز سلطه‌جویانه نگاه می‌کردند. گاهی نیز ضعف و سستی سلاطین در حکومت و از سوی دیگر قدرت‌گیری علما و قضات منجر به اعمال دخل و تصرف در امور از جانب قضات و علما می‌شد. در زمان سلطان ابراهیم، به دلیل رفتار غیرعادی او در حکومتداری و نیز دسیسه‌چینی سلطانه و قاضی عسکر آناتولی، آنها محمد را که طفلی هفت ساله بود، جانشین ابراهیم کردند. در اینجا سلطانه پرسید: چگونه امکان دارد طفلی هفت ساله را بر تخت نشاند؟ قاضی پاسخ داد، طبق رأی قضات که اینک در فتوایی آمده، دیوانه نباید سلطنت کند، حال هر چند سالش که باشد. بدین ترتیب با محمد بیعت شد و سپس وزراء و علما به حضور ابراهیم رسیدند.[۲] قضات از علما بودند و نهاد علما اغلب از خاندان‌هایی تشکیل می‌شد که در طول چند نسل به‌صورت نیمه‌موروثی در دولت بوده و قدرت و ثروت زیادی داشتند. از این رو آنها همواره دنبال روزنه‌ای برای اعمال نفوذ در محیط سیاسی پیرامون خود بودند تا با وحدت میان خود به خواسته‌هایشان برسند. در این میان ضعف و بی‌کفایتی سلاطین نیز مزید بر علت می‌شد.

نگاهی همزمان به قضات در عصر عباسی و عثمانی نشان می‌دهد که نهاد علما و در ذیل آن قضات پس از بنیان نهادن تشکیلات مستقل در دولت‌های خود، جهش سیاسی قابل ملاحظه‌ای در بدنهٔ دولت پیدا کردند و با پایه‌گذاری منصب قاضی‌القضاتی در دوره عباسیان و قاضی عسکری در دوره عثمانیان به بالاترین جایگاه سیاسی خود رسیدند. این ارتقای سیاسی با تکامل سیاسی منصب شیخ‌الاسلامی در ساختار دولت عثمانی و در دست گرفتن ریاست دینی دولت و جامعهٔ عثمانی که پیش از آن در دست قاضی عسکر بود، سبب شد قاضی عسکران پس از مدت

---

۱ همان، ج۳، ص۲۰۱۸.

۲ لرد کین رأس، *قرون عثمانی*، ص ۳۲۵.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

نه چندان طولانی حضور بی‌واسطهٔ خود در کنار سلطان را از دست داده و به ریاست شیخ‌الاسلام تن دهند. اما در دولت عباسیان قاضی‌القضات تا منسوخ شدن منصب قاضی‌القضاتی که در آخرین سال‌های حیات خلافت عباسی در بغداد رخ داد، از نزدیکان و مشاوران خلفا به شمار می‌رفت و مورد حمایت خلفا بود.

اگرچه ایجاد منصبی جدید با عنوان قاضی‌القضاتی و قاضی عسکری تأثیر بسیاری در ارتقای جایگاه منصب قضا داشت، ولی بخش مهمی از این ارتقا برخاسته از خود افرادی بود که به‌خصوص در ابتدای این دو دولت بر سر کار آمدند؛ چرا که آنها عالمان و فعالان سیاسی بسیار قدرتمندی بودند. شخصیت برجسته و توانمند قضات اگرچه در مواقع انحراف از مسیر شرع اسلام برای حاکمان زنگ خطر محسوب می‌شد، لیکن این توانمندی و صاحب نفوذ بودن، تیغی دو لبه بود و خلفای عباسی و سلاطین عثمانی با تقویت نهاد علما، از قضات به‌عنوان تکیه‌گاه سیاسی-فقهی استفاده می‌کردند و اقدامات خود را با کسب فتوای رئیس قضات وجههٔ شرعی می‌بخشیدند. از آنجا که حاکمان عباسی و عثمانی مدعی حاکمیت اسلامی بودند، التزام به شریعت اسلامی از تعهدات آنها به شمار می‌رفت و در امر شریعت، قاضی و شیخ‌الاسلام نمایندهٔ پاسداشت دین از جانب مردم بودند. اما از آنجا که روابط حاکمان و قضات اغلب برپایه تأمین منافع تفسیر می‌شد، برکناری قضات به دلایل مختلف امر غیرمعمولی نبود. اما نوع عزل قضات در این دو دوره متفاوت است. در دورهٔ عباسیان خلفا برای مجازات قاضی خطاکار، به عزل او از شغل قضا اکتفا می‌کردند و در مواردی نیز شاهد مصادرهٔ اموال و املاک قضات پس از عزل آنها هستیم. ولی در دورهٔ عثمانی سلاطین عمدتاً حکم عزل قضات را با خون آنها مهر می‌کردند. این در حالی است که در دوره عثمانی مصونیت از مصادره اموال و معافیت پرداخت مالیات از امتیازات تعلق یافته به قضات عنوان شده است. گفتنی است که روابط قضات و حاکمان اغلب منحصر به روابط آنها با قاضی‌القضات و قاضی عسکر است و قضات رده پایین با خلفا و سلاطین روابط مستقیم نداشتند. تنها در وقایعی مانند جنگ یا بازدید حاکمان از مناطق یا در هنگام شکار رفتن آنها امکان داشت با قاضی منطقه برخورد مستقیم داشته باشند و یا از مردم محلی چیزی در خصوص قاضی بشنوند. در دوره عثمانی موارد زیادی از مجازات قضات محلی با فرمان مستقیم سلاطین براساس بازدید از منطقه یا گزارش‌های مردم از کاستی و تعدی قضات در هنگام عبور حاکمان از منطقه صورت گرفته است.[۱]

۱ مصطفی افندی سلانیکی (۱۳۸۹)، *تاریخ سلانیکی*، ترجمهٔ نصرالله صالحی، تهران: انتشارات طهوری، ص ۳۵۸.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

عزل و نصب قضات در عصر عباسی و عثمانی

در دورهٔ امویان، قضات شهرها و ولایات توسط والیان هر منطقه تعیین می‌شد و خلیفه به‌ندرت در این موضوع دخالت می‌کرد. با پایه‌گذاری دولت عباسیان تغییرات زیادی در ساختار حکومت به وجود آمد که یکی از مهم‌ترین این تحولات، استقلال نظام قضایی و همچنین تعیین قضات شهرها توسط خلیفه بود. منصور (خلافت ۱۳۶-۱۵۸ق.)، دومین خلیفه عباسی، اولین کسی بود که برخلاف رسم برجای مانده از امویان خود برای شهرها قاضی تعیین کرد.[۱] تا پیش از عباسیان قاضی مصر از طرف والی مصر تعیین می‌شد و منصور در سال ۱۵۵ق. عبدالله‌بن‌لمیعه خضرمی را به آن منصب گماشت.[۲] این اقدام عباسیان که هدف از آن استقرار نفوذ سیاسی و تسلط بی‌واسطه بر ممالک تحت نفوذشان بود، منحصر به مصر نبود و تمامی سرزمین‌های قلمرو عباسیان را در برمی گرفت. لذا تعیین قضات توسط شخص خلیفه، جایگاه سیاسی آنها را ارتقا داد. البته انتصاب فرد فرد قضات شاغل در قلمروی عباسیان مستقیماً توسط خلیفه انجام نمی‌شد، بلکه در زمان هارون الرشید، منصب قاضی‌القضاتی پدید آمد که از طرف خلیفه امور قضات را در دست داشت و اولین متصدی آن، قاضی ابویوسف، فقیه معروف آن عصر بود که پیش از آن در زمان مهدی و هادی نیز قاضی بغداد بود. بعدها با گسترش جغرافیایی و پیچیدگی امور دیوانی حکومت، برای شهرهای مهم و ایالات نیز قاضی‌القضات تعیین می‌شد تا امور قضایی آن منطقه را سامان دهد. او خود نیز زیر نظر قاضی‌القضات پایتخت کار می‌کرد و توسط وی نصب و عزل می‌شد. این سلسله مراتب در نهایت به خلیفه این امکان را می‌داد تا به یکی از ارکان اصلی حکومت که همانا نظام قضایی بود، اشراف و تسلط داشته باشد. بدین ترتیب خلفای عباسی به‌تدریج در نظام قضایی یک سازمان متمرکز سیاسی برقرار کردند که از مرکز خلافت و زیر نظر خلیفه کنترل می‌شد.

حق تعیین قضات حتی در دوران تاریک خلافت عباسیان نیز بجز در دورهٔ کوتاهی از خلیفه سلب نشد و از آخرین اختیارات باقی مانده برای خلفای عباسی بود. چنانکه وقتی در سال ۳۳۳ق. با مستکفی (خلافت ۳۳۳-۳۳۴ق.) بیعت شد و او بر سریر قدرت نشست، از نام قاضیان پرسید و راجع به شهود محضر قضات تحقیق کرد و بعضی را حذف و برخی را ابقا کرد و

۱ احمدبن‌ابی یعقوب‌بن‌واضح یعقوبی (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، ج۲، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ص۳۸۶.

۲ جرجی زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، ص ۱۸۸.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

قضات به فرموده عمل کردند.[۱] در دورهٔ آل بویه حتی انتصاب قاضی که جنبهٔ مذهبی داشت و از وظایف دینی خلیفه برشمرده می‌شد از سال ۳۵۰ق. توسط معزوالدوله و بر مبنای تعصبات مذهبی صورت می‌گرفت و خلیفه فاقد آن قدرت بود که معزالدوله را از انتصاب افراد مورد نظر خویش بازدارد.[۲] به این گزارش باید افزود که عضدالدوله در عصر خلیفه طائع (خلافت ۳۶۳–۳۸۱ق.) به سال ۳۶۹ ق. قاضی‌القضات ابی‌محمد را دستگیر کرده به فارس فرستاد و اباسعد بشربن‌الحسین را که شیخی بزرگ بود و در فارس اقامت داشت به قاضی‌القضاتی و سرپرستی قضات بغداد تعیین کرد.[۳] با وجود تسلط بویهیان بر حکومت عباسی، در این دوره نیز خلفا قدرت دینی خود را کاملاً از دست ندادند. چنانکه در سال ۳۹۴ق. که بهاءالدوله دیلمی (۳۷۹–۴۰۳ق.) ابواحمد موسوی (پدر شریف رضی) را به سمت قاضی‌القضاتی گماشت، ابواحمد با وجود کمال قدرت بهاءالدوله به وظیفه اخیر نپرداخت. چون خلیفه قادر بالله از دادن اجازه خودداری کرده بود.[۴] لذا روشن است که قضات حتی در دوران افول سازمان خلافت، مورد حمایت سیاسی خلفا بودند و بجز در یک دورهٔ کوتاه مقارن سیطرهٔ آل بویه در زمان معزالدوله و سپس با وقفهٔ کوتاهی در زمان عضدالدوله تا زمان منسوخ شدن منصب قاضی‌القضاتی گزارشی از دخالت امیران و سرداران در عزل و نصب قضات به چشم نمی‌خورد.

در سال‌های آغازین پایه‌گذاری امپراطوری عثمانی، قاضی بورسه بالاترین مقام قضایی محسوب می‌شد و عزل و نصب قضات مناطق دیگر را برعهده داشت. در زمان سلطان مراد اول منصب قاضی عسکری ایجاد شد که قراخلیل چندرلی نخستین کسی بود که به این منصب گماشته شد.[۵] تا میانهٔ سدهٔ شانزدهم امور مربوط به عزل و نصب و تغییر محل خدمت قضات زیر نظر قاضی عسکر مرکز انجام می‌شد اما در دوره‌های بعد، انتصابات به پیشنهاد شیخ‌الاسلام و به دستور سلطان و وزیر اعظم صورت می‌گرفت. لیکن شیخ‌الاسلام در بیشتر موارد به رأی شوراهای متشکل از بزرگان علما متکی بود. این شوراها پس از آزمون‌های کتبی و شفاهی از داوطلب می‌خواستند که رساله‌ای در یک موضوع خاص بنویسد و سپس با طرح پرسش‌هایی از این رساله وی را مورد ارزیابی قرار می‌دادند.[۶] این افراد که نوعی دوره کارآموزی را پشت سر

---

۱ آدام متز (۱۳۶۴)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، ج۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۲۴۶.

۲ کبیر، *آل بویه در بغداد*، ص ۲۹۹.

۳ ابن اثیر، *الکامل*، ج۲۱، ص ۱۲۵.

۴ متز، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ج۱، ص۲۴۶.

۵ ابوبکربن عبدالله (۱۳۸۷)، *تاریخ عثمان پاشا*، ترجمهٔ نصرالله صالحی، به کوشش یونس زیرک، تهران: انتشارات طهوری.

۶ استانفورد جی. شاو (۱۳۷۰)، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمهٔمحمود رمضان زاده، مشهد: آستان

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

می‌گذاشتند و نامزد قاضی شدن بودند، بسته به اوضاع پس از دو سال انتظار و خالی شدن پست قضاوت در یکی از قضاها به مدت ۲۰ ماه به آن مقام منصوب می‌شدند.[۱] انتصاب قضات عسکر، مفتی‌ها و مدرسان تا ربع آخر قرن شانزدهم بر عهدهٔ صدراعظم بود اما از آن تاریخ به شیخ‌الاسلام‌ها واگذار شد. شیخ‌الاسلام با جلب موافقت وزیر اعظم می‌توانست انتصاب قاضی عسکرها و موالی را که از بزرگان روحانیت بودند، خواستار شود.[۲]

فرآیند گزینش و انتصاب قضات در دولت عثمانی تا نیمه قرن شانزده میلادی روند نظام‌مندی داشته است. این شیوه نظام‌مند در سال‌های زوال عثمانی و تا عصر تنظیمات نیز ادامه پیدا کرد ولی دیگر روح شایسته‌سالاری و گزینش براساس مدارج علمی در آن نبود؛ چرا که فروش منصب قضا یا دریافت رشوه برای انتصاب افراد به این منصب از ویژگی‌های دوره ضعف و زوال حکومت بود. از سوی دیگر چون شمار قضاها در مقایسه با متقاضیان محدود بود، رقابت زیادی برای تصاحب این مقام وجود داشت. نامزدهای تصدی مقام قضاوت ممکن بود سال‌ها در فهرست متقاضیان منتظر تصاحب این مقام بمانند. همین امر نیز زمینهٔ بروز فساد اداری در تعیین قضات را فراهم می‌کرد. در عصر سلطان مراد چهارم (حک ۱۰۳۲-۱۰۴۹ق.) پورگشتال در نمونه‌ای از آن می‌نویسد: «دو نفر قاضی‌های بزرگ که حکمت زاده (مصطفی افندی متوفی ۱۰۶۷ ق.) و امام زاده باشند، در گرفتن رشوت و فروختن منصب به قدری حریص و جسور بودند که اعمال قضات سابق را مردم فراموش کردند. مناصبی را که فروخته بودند هنوز مدت آنها منقضی نشده به دیگری می فروختند و صاحبان آنها را متوفی قلمداد می‌کردند. همین که مدعی حاضر می‌شد و عمل خود را ادعا می‌کرد در همه قسم وعده‌های نیکو به آنها می‌دادند و هیچ وقت به وعده وفا نمی‌کردند».[۳]

عصر تنظیمات برای علما و قضات شرع دوره دست کشیدن از قدرت است. اما به نظر می‌رسد این تحولات در روند عزل و نصب قضات تغییرات چشمگیری برجای نگذاشته است؛ چرا که تنظیمات‌چیان با مبنای قضاوت قضات سنتی که همان «شرع» و «فرمان‌های سلطان» بود مشکل داشتند و در پی تغییر بنیادین نظام قضایی در کنار سازمان‌های دیگر بودند. درحالی‌که

قدس رضوی، ص ۲۳۷.

۱ داود دورسون (۱۳۸۱)، *دین وسیاست در دولت عثمانی*، ترجمهٔ منصوره حسینی و داود وفائی، تهران: کتابخانه؛ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ص ۴۱۲.

۲ همان، ص۲۸۳.

۳ یوزف هامر پورگشتال (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج۳، ص۲۳۵۴.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

شیوهٔ انتصاب، موضوعی فرعی و متأخر بود.

کنار هم نهادن تحولات دستگاه قضا در دوره عباسی و عثمانی، اهمیت نظام یافتن انتصاب قضات را که منجر به ترقی آنها شد، به روشنی بیان می‌کند. در دهه‌های آغازین دوران عباسی و عثمانی منصبی برای رسیدگی به امور قضات قلمرو ایجاد شد که در دوره عباسی قاضی‌القضات و در دوره عثمانی قاضی عسکر خوانده شد. این دو منصب که تقریباً کارکردهای مشترکی داشتند، تا پایان حکومت‌های خود به مسئولیت اصلی خود باقی ماندند و در دوران اقتدار و ضعف، استقلال خود را حفظ کردند. عزل و نصب قضات به دلیل داشتن ماهیت دینی، در دوران ضعف حکومت‌های عباسی و عثمانی چندان دستخوش انحراف از قاعدهٔ سابق نشد. در عصر تسلط ترکان و آل بویه بر عباسیان، از موارد نادری که حداقل به‌صورت نمادین خلیفه در آن صاحب رأی بود، انتصاب قضات بود. در عصر عثمانی نیز مهم‌ترین تحول در انتصاب قضات، انتقال مسئولیت انتصاب قضات عسکر از شیخ‌الاسلام به صدراعظم بود.

فرایند عزل و نصب قضات در بخش وسیعی از دوران دولت عثمانی تابع نظام مدرسه بود و قضات از میان فارغ‌التحصیلان مدارس دینی با مراحل تدوین شده برای آن، توسط قاضی عسکران انتخاب می‌شدند. ولی در دولت عباسیان تعیین قضات از نظام مشخصی تبعیت نمی‌کرد، بلکه خلیفه قاضی‌القضات را تعیین می‌نمود و او نیز برای شهرها و ولایات قاضی تعیین می‌کرد. تعیین قاضی از طرف پایتخت موجب ارتقای اعتبار قضات در شهرها می‌شد و حتی آنها در دورهٔ اول عباسی هم‌پایهٔ والیان قلمداد شده‌اند. با اهمیت یافتن منصب قضا و بالا رفتن نفوذ قضات، مستمری و درآمد قضات در هر دو دوره بالا رفت. به دنبال این موضوع، عزل و نصب قضات از جریان طبیعی خود خارج شد و پدیدهٔ فروش و اجارهٔ منصب قضا در آن به‌وجود آمد. شدت این مسئله در عصر عباسی به عصر سوم منحصر بود، اما در عصر عثمانی بعد از آغاز دوران زوال تا پایان حکومت بسیار فراگیر شد. این روند در عصر عباسیان تا برچیده شدن حکومت بهبود نیافت؛ چرا که هیچ گروه صاحب قدرتی به دنبال اصلاح این وضعیت نبود و مهمانان ناخوانده ترک و بویه‌ای نیز تنها در پی منافع خود بودند. اما در عصر عثمانی، دگرگونی تنظیمات به‌تدریج دست قضات را از سودجویی‌های بی‌حدوحصر کوتاه کرد و در آستانه تشکیل ترکیه جدید آنها حتی نتوانستند کارکرد ذاتی شغل قضاوت را همانند گذشته با رویکرد اجتهادی انجام دهند و ناچار به قوانین مدون و ساختار جدید گردن نهاده یا کنار گذاشته شدند.

کارکرد سیاسی قضات در عصر عباسی و عثمانی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

ابتدا کارکرد قاضی محدود به کارکرد ذاتی این منصب یعنی حلّ و فصل دعاوی بود، اما به‌تدریج حوزه وظایف و اختیارات او وسیع‌تر شد. حضور در فعالیت‌های سیاسی از عرصه‌هایی است که قضات در کنار داوری دعاوی بدان پرداختند و این نوع کارکرد برای قضات، در عصر عباسی نمایان‌تر شد. خلفا و امیران در روابط سیاسی خود با کارگزاران داخلی و حاکمان ممالک همسایه، در کنار وزیران، به‌تدریج قضات را نیز به‌کار بستند و آنها را به‌عنوان سفیران سیاسی به مذاکره و عقد قراردادهای مهم با دولت‌های همسایه مأمور کردند. در دوران عباسی و در سال ۲۴۱ق. مراسم فدیه دادن و آزاد ساختن اسیران میان رومیان و مسلمانان انجام گرفت. «تئودورا»[۱] ملکه روم، اسیران مسلمان را به کیش نصاری خواند و برای آزاد ساختن بقیه فدیه طلبید. متوکّل (خلافت ۲۳۲-۲۴۷ق.)، سیف خادم و جعفربن‌عبدالواحد قاضی بغداد را با فدیه فرستاد.[۲] ابلاغ و اعطای فرمان خلیفه مبنی بر انتصاب یک فرد به حکومت یک منطقه نیز از مأموریت‌هایی بود که گاهی به قضات محول می‌شد. چنانکه در دورهٔ مأمون، طلحةبن‌طاهر در خراسان درگذشت و مأمون بجای وی عبدالله را برگزید و فرمان حکومت وی را با اسحاق‌بن‌ابراهیم و یحیی‌بن‌اکثم قاضی‌القضات فرستاد.[۳]

نقش‌آفرینی سیاسی قضات با تنزل جایگاه آنها در دورهٔ سوم خلافت عباسیان نیز متوقف نگردید و بعد از خلفا، امیران دیلمی نیز در دستیابی به اهداف سیاسی خود از اهمیت قضات غافل نشدند. عضدالدوله در سال ۳۷۱ق.، قاضی ابابکرمحمدبن‌طیب اشعری معروف به «ابن باقلانی» را به سفارت به دربار امپراطور روم فرستاد.[۴] گاهی کارکرد قضات در نقش سیاسی فراتر از یک پیام‌رسان محض بود و آنها به‌عنوان نمایندهٔ تام‌الاختیار حاکمان در شرایط جنگ و خصومت به مذاکره با رقیب می‌پرداختند و مسیر صلح را هموار می‌کردند. در سال ۴۲۸ق. رسولان میان جلال الدوله و برادرزاده‌اش ابوکالیجار رفت‌وآمد کردند تا آنگاه که به دست قاضی ابی‌الحسن الماوردی و ابوعبدالله المردوستی [المردستی] صلح برقرار شد و هر یک برای دیگری سوگند خورد که پیمان نشکند.[۵] در نمونه‌ای مشابه، خلیفه قائم بامرالله، قاضی ابوالحسن

---

۱ Teodora (۸۱۵- ۸۶۷ م) پس از مرگ همسرش تئوفیلوس امپراطور روم، به مدت دوسال ملکهٔ روم بود.

۲ عبدالرحمن‌بن‌خلدون (۱۳۶۳)، مقدمه *ابن خلدون*، ترجمهٔ محمدپروین گنابادی، ج۲، تهران: انتشارات علمی فرهنگی ص ۴۳۱.

۳ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص ۴۸۵.

۴ ابن‌اثیر، *الکامل*، ج۲۱، ص۱۳۶.

۵ ابن‌خلدون، *مقدمه ابن‌خلدون*، ج۲، ص۶۹۶.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

ماوردی را نزد طغرل فرستاد تا میان او و جلال الدوله که زمام امور دولتش را به دست داشت، عقد صلح برقرار کند.[۱]

به‌کارگیری قضات در مراسلات سیاسی اغلب منحصر به قضات سرشناس و قاضی‌القضات بود ولی قضات محلی نیز در پاره‌ای مواقع مورد توجه حاکمان بودند. زمانی که راشد بالله (خلافت ۵۲۹-۵۳۰ق.) در بغداد از خلافت خلع شد، از آنجا گریخت و به امید استمداد از اتابک زنگی به موصل آمد و با اتابک ملاقات کرد و به او وعده داد که هرگاه به خلافت بازگشت، دربارهٔ وی چنین و چنان خدمت کند. اتابک زنگی برای این کار، کمال‌الدین محمدبن‌شهرزوری[۲] قاضی موصل را در نظر گرفت.[۳]

یکی دیگر از عرصه‌های حضور قضات در دوره عباسی، بیعت‌گیری برای خلیفه و نیز خلع خلیفه بود. بیعت گرفتن قضات برای خلفا در عصر متقدم عباسیان مرسوم نبوده است و اولین قاضی‌ای که به این امر اقدام کرد، احمدبن‌ابی داود بود. کسی که امر بیعت گرفتن از مردم برای المسترشدبالله (خلافت ۵۱۲-۵۲۹ق.) را بر عهده داشت، قاضی ابوالحسن دامغانی بود که امور نیابت و وزارت را نیز اداره می‌کرد و خود مسترشد کار بیعت گرفتن را به او واگذاشته بود.[۴] قابل ذکر است که بیعت قضات به منزلهٔ تأیید شرعی و دینی خلیفه تلقی می‌شد؛ احمدبن‌یعقوب قاضی از جمله کسانی بود که همراه عبدالله‌بن‌معتز کشته شد. به او گفتند: «با مقتدر بیعت کن». گفت:«او کودک است و بیعت با وی روا نیست».[۵] موضوع بیعت ماهیت دینی و اسلامی داشت و به هنگام نقض این پیمان از جانب هر یک از طرفین (مردم یا خلیفه)، دوباره نیاز به حضور مرجعیت فقهی و قضایی بود. اگر خلیفه‌ای می‌خواست به هر دلیلی از خلافت کناره‌گیری کند و خود را خلع کند، باید جلسه‌ای تشکیل می‌شد تا بزرگان دولت بیعت خود را از او سلب نمایند. یا اگر فرد یا گروهی می‌خواستند خلیفه را برکنار کنند، باید فقها و قضات این مسئله را با توجه به دلایلی که بر آن ارائه می‌شد در قالب فتوایی تأیید می‌کردند و به‌عنوان شاهد حضور

---

۱ همان، ص ۷۰۱.

۲ کمال‌الدین محمدبن‌عبدالله‌بن‌قاسم شهرزوری فقیه و متکلم و ادیب و کاتب و شاعر و قاضی موصل و وزیر نورالدین محمودبن‌زنگی بود و در سال ۵۷۲ق وفات یافت.

۳ محمدبن‌علی‌بن‌طباطبابن‌طقطقی (۱۳۶۰)، *الفخری*، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص۹۴.

۴ ابن اثیر، *الکامل*، ج۲۴، ص ۲۳۹.

۵ طبری، *تاریخ طبری*، ج۱۶، ص ۶۸۰۷.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

می‌یافتند. سلطان مسعود در جریان خلع راشد بالله، به درباریان از جمله وزیر شرف‌الدین علی‌بن‌طراد دستور داد صورت مجلسی تهیه کردند و در آن آنچه از گرفتن اموال مردم وکارهای دیگری که بر پیشوا مذموم است مرتکب شده بود همه را ذکر کردند. بعد چنین نوشتند: «دربارهٔ کسی که این صفات را دارد، علما چه می‌گویند؟ آیا او برای امامت و پیشوائی شایسته است یا نه؟» علما پاسخ دادند: «کسی که چنین صفاتی داشته باشد شایستهٔ پیشوایی نیست». پس از فراغت از این کار، قاضی ابوطاهربن کرخی را احضار کردند و نزد او گواهی دادند. قاضی ابوطاهر نیز به فسق و بدکاری راشد بالله و وجوب خلع او از خلافت مسلمین حکم داد. سپس قضات دیگر حکم دادند.[۱]

ریاست قضات قلمروی عثمانی در ابتدا با قاضی بورسه بود. با پایه‌گذاری قاضی‌عسکری در دورهٔ سلطان مراد اول، قضات گام بلندی در جهت حضور در عرصه‌های سیاسی برداشتند و از این پس قاضی عسکر بنا به ایجاب مسئولیتش، در جنگ‌ها در کنار سلطان حضور یافت[۲] و هر دو قاضی عسکر به‌عنوان دو رکن دولت عضو پیوسته دیوان بودند.[۳] قاضی عسکران علاوه براینکه در منصب خود خدمات سیاسی بسیاری انجام می‌دادند، بسیاری از آنها پس از طی مدارج دولتی به مقام وزیر اعظمی نیز ارتقا می‌یافتند و این روند به‌ویژه در عصر اول عثمانی بسیار مرسوم بود. از قرن ۱۱ ق./۱۷م. نقش سیاسی قاضی عسکرها بسیار کمرنگ‌تر از قبل است؛ به‌طوری‌که در شرح وقایع سیاسی نام آنها بسیار کمتر به چشم می‌خورد و غالباً شیخ‌الاسلام نماینده علما در رخدادهای سیاسی صاحب نفوذ و قدرت است. این در حالی است که در ظاهر امر اوضاع تفاوت چندانی با گذشته ندارد و قاضی عسکران هنوز عضو ثابت دیوان و همراه سلطان در جنگ‌ها هستند. همانگونه که چارشی لی در بخشی از وقایع جنگ عثمانی در زمان سلطان محمد سوم با اتریش می‌گوید: «دو لشکر در روز ۵ ربیع الاول ۱۰۰۵ق. باهم روبه‌رو شدند. در قلب سپاه طبق اصول محمد سوم مستقر بود و در یمینش وزراء و در یسارش قاضی عسکرها و معلمش سعدالدین افندی دیده می‌شد».[۴] منصب قاضی عسکری با تمام فراز و فرودهایش در آستانه تشکیل ترکیه جدید نیز همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و احمد جودت پاشا که از پیشاهنگان اصلاحات بود از منصب قاضی عسکری به ملکیه انتقال یافت و

۱ طبری، همان، ج۱، ص ۴۶.
۲ حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج۱، ص ۶۲۶.
۳ برنارد لوئیس، *استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی*، ص۱۳۱.
۴ حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ عثمانی*، ج۳، ص ۹۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

به وزارت رسید.[۱]

ابلاغ فرمان‌ها و احکام صادره از سوی حکومت مرکزی به ملت‌ها، اصناف، بنگاه‌های تجاری و دیگران و حصول اطمینان از اجرای آنها از وظایف قاضی بود. یکی از وظایف مهم قاضی و نایبان او رسیدگی به امور شهری و اموری مانند تعیین نرخ‌ها بود. قاضی استانبول بر امور بازار و قیمت کالاها در شهر، تنظیم مقررات، تأمین روشنایی خیابان‌ها و مراقبت از آنها، ذخیره آب و بهداشت مردم نظارت داشت.[۲] در بخشی از *قانون‌نامهٔ* سلطان سلیمان قانونی [اول](حک ۹۲۶-۹۷۴ق.) دربارهٔ تعیین قیمت کالاها آمده است: «...هیچ جنسی نمی‌تواند فروخته شود مگر آنکه قاضی شهر و قاضی بازار نرخ آن را بالاتفاق معین کرده باشند».[۳]

قضات محلی برخلاف تصور برخی از پژوهشگران، حتی پیش از پا به عرصه گذاشتن قاضی عسکران در فعالیت‌های سیاسی نقش داشتند. گویا این ساختار، میراث سودمند سلجوقیان برای دولت عثمانی است[۴] که دوام آن نیز بسیار طولانی شد. حتی تا دوره اصلاحات اول در اوایل قرن ۱۹م. عثمانی که توسعه کارکرد و اختیارات و امتیازات قضات متوقف شد، شاهد گسترش روزافزون کارکردهای اداری و سیاسی قضات در قصبات و شهرها و روستاها هستیم. نیمرخ سیاسی کارکرد قضات که کمرنگ‌تر از کارکرد شهری و مدیریتی آنها بود، در قرن ۹ ق./۱۵م. نیز ادامه داشت. چنانکه در غائله درگیری میان عثمانیان و ممالک در سال ۸۹۶ق./۱۴۹۱م. که سرانجام به صلح انجامید، سفیر عثمانی که به حضور سلطان مصر رفت، شخصی به نام شیخ علی چلپی قاضی بورسه بود.[۵] در آغاز قرن ۱۰ ق./۱۶م. همچنانکه حکومت عثمانی در بسیاری از مناطق رو به ضعف می‌نهاد، قاضیان علاوه بر وظایف حقوقی و قضایی خود، مسئولیت‌های هرچه بیشتری را در امور اداری و مالی قلمرو خود برعهده می‌گرفتند. تا آنجا که در بسیاری از

---

۱ خلیل اینالجق و دیگران، *امپراطوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات*، ترجمهٔ رسول عربخانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ص۳۶۸.

۲ جی. شاو، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ۲۴۰.

۳ پورگشتال، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۲، ص ۱۳۴۲.

۴ در وقایع حمله مغولان به ممالک سلجوقیان در سال ۶۴۱ق زمانی که آنها پس از کسب پیروزی‌هایی تا شهر سیواس (شهری با قدمت تاریخی طولانی است که در مرکز ترکیه کنونی قرار دارد) پیشروی می‌کنند، به علت متلاشی شدن نیروهای سلجوقی، بدون در پیش داشتن مانع مهمی تا نزدیکی این شهر می‌رسند. شهر سیواس با تسلیم شهر توسط قاضی شهر از قتل عام رهایی یافت، ولی مدت سه روز دستخوش تاراج شد (نک: اوزون چارش لی، *تاریخ عثمانی*، ج ۱، ص ۱۴).

۵ همان، ج ۲، ص ۲۰۷.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

مناطق آنها در واقع به مثابه یک حکومت محلی عمل می‌کردند.[۱] آنها طی قرن‌های ۱۰ و ۱۱ق. در قلمروی عثمانی در کنار توسعه اختیارات و کارکردهای محلی‌شان، هنوز اهمیت و کارکرد سیاسی خود را نیز حفظ کرده بودند. در ایام نبرد با اتریش در سال ۱۰۰۶ق./۱۵۹۷م. مراد پاشا بیگلربیگی دیار بکر و دامادش غازی علی پاشا و قاضی بودین هابیل به جزیره واچ رفتند و با نمایندگان اتریش که به آن جزیره آمده بودند به مذاکره پرداختند.[۲] از نیمه دوم سدهٔ ۱۰ق./۱۶م. امپراطوری عثمانی وارد دوران ضعف خود شد و سرانجام در سدهٔ ۱۳ق./۱۹م. به وضعی دچار شد که به مرد بیمار اروپا معروف گردید. دولتمردان عثمانی برای بهبود اوضاع دست به اصلاحاتی زدند و در مرحله اول این اصلاحات، اقدام محمود دوم در برچیدن اجاق ینی چری به سال ۱۸۲۶م. قضات را از حمایت ینی چری ها محروم کرد. از سوی دیگر، با تأسیس نظارت اوقاف همایون، اختیارات صنف علمیه که با ینی چری‌ها همکاری تنگاتنگی داشتند، محدود شد. به این ترتیب با گذشت زمان کارکرد مدیریت شهری قضات از میان رفت. سرانجام نیز پیوند قاضی‌های استانبول که اهمیتشان کمتر شده بود با صدارت اعظمی قطع شد و به دایرهٔ شیخ‌الاسلامی الحاق یافت.[۳] اصلاحات سلطان محمود دوم در زمینه قوانین نیز در نهایت دامنگیر علما و قضات شد. تا زمان او قوانین قلمروی عثمانی از دو بخش شریعت و فرمان‌های سلطان در مقامش به عنوان خلیفه بود. سلطان محمود دوم مفهوم جدیدی به نام «عدالت» را شکل داد. در محدودهٔ غیرمذهبی، جدا از شریعت و «قانون»، شورایی را تشکیل داد تا نظامنامه‌های قضایی را براساس یک قانون عرض جدید تدوین کند. در نظامنامه‌های جدید دیگر مجازات‌ها همانند گذشته به تشخیص صرف قاضی واگذار نمی‌شد، بلکه با دقت و تأکید بر مسئولیت جنایی و تمایز روبه‌فزونی بین قوانین جنایی و مدنی، غیرمذهبی و مذهبی، شخصی و عمومی تعیین می‌شد.[۴] در ادامه این اصلاحات، در زمان عبدالمجید به سال ۱۲۶۴ق./۱۸۴۷م.، دادگاه‌های مختلط مدنی و جنایی با تعداد مساوی قضات عثمانی و اروپایی شکل گرفت که در آنها روش‌های اروپایی غالب بود تا رویهٔ اسلامی.[۵] در سال ۱۲۸۴ق./۱۸۶۷م. در نتیجه اصرار دولت‌های اروپایی بر جدایی قوای اجرایی از قضایی، مجلس والا یا احکام عدلیه تجزیه و دو

۱ جی.شاو، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ص ۲۴۰.
۲ حقی اوزون چارشی لی، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ج ۳، ص ۹۳.
۳ اینالجق و دیگران، *امپراطوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات*، ص ۴۶۲.
۴ کین رأس، *قرون عثمانی*، صص ۴۷۸-۴۷۹.
۵ همان، ص.۴۹۵

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

نهاد «شورای دولت» و «دیوان احکام عدلیه» ایجاد شد و این اقدام از ضربات نهایی بر پیکر طبقه‌ای بود که به‌رغم خدمات ارزنده خود در دوران شکوفایی امپراطوری عثمانی، در دوران افول مرد بیمار اروپا در چپاول و ستمگری بر مردم از ارکان دیگر دولت بازنمانده بودند.

کارکرد قضات امری است که در گذر زمان همواره بر دامنهٔ آن افزوده شده است؛ به‌طوری‌که در نیمه دوم دوره امپراطوری عثمانی، کارکرد قضات و کارگزاران محلی دولت بسیار به یکدیگر نزدیک است و قضات در امور اداری و اجرایی فعالانه حضور دارند. اصلی‌ترین وظیفهٔ قاضی‌القضات عباسیان و قاضی‌عسکر عثمانیان عزل و نصب قضات و رسیدگی بر عملکرد آنها بود. اما آنها به فراخور شرایط در فعالیت‌های دیگری نیز نقش داشتند. در دورهٔ عباسیان قاضی‌القضات‌ها در فعالیت‌های سیاسی مشارکت مستقیم داشتند. آنها همواره همراه خلیفه بودند و از مشاوران او محسوب می‌شدند و در مراسلات و مذاکرات سیاسی نیز در کنار وزرا، از گزینه‌های اصلی خلفا بودند. ولی در عصر عثمانی بجز در دورهٔ کوتاهی، وجود صدراعظم و شیخ‌الاسلام در کنار سلطان، حضور سیاسی قاضی عسکران را تحت‌الشعاع قرار داد و اقتدار علمی آنان نیز با رسمی شدن منصب شیخ‌الاسلامی تزلزل یافت. امتیاز إفتاء و صدور فتوای خلع سلاطین نیز از این پس با شیخ‌الاسلام بود، اما او به پشتوانه رأی قضات فتوای مذکور را صادر می‌کرد. این امتیاز هرچند به‌صورت نمادین تا تشکیل ترکیه جدید برای شیخ‌الاسلام محفوظ ماند. در عصر عباسی قاضی‌القضات در مسئلهٔ بیعت و خلع خلیفه نقش بی‌واسطه داشت و فتوای او در تأیید شرعی خلع خلیفه لازم بود. اما در اواخر دورهٔ عباسیان با ضعیف شدن نهاد خلافت و نیز منسوخ شدن منصب قاضی‌القضاتی، قضات جایگاه پیشین خود را از دست داده و در صحنهٔ سیاسی منزوی شدند و به‌عنوان زیردستان امرا و سرداران در آمدند. این شرایط برای قضات عسکر عثمانی نیز در اواخر این امپراطوری رخ داد و با بی‌اعتباری صنف علما در اثر اصلاحات، قاضی عسکران روز به روز اهمیت خود را از دست دادند و در صحنهٔ سیاسی دست آنها از بسیاری از امور کوتاه شد.

کارکرد قضات سطوح پایین دولت عباسیان اغلب به امور شرعی محدود بود، اما در دورهٔ عثمانی حوزهٔ کارکرد قضات سطوح پایین بسیار گسترش یافت و قضات در اداره مناطق برای امپراطوری عثمانی به‌قدری اهمیت داشتند که حوزهٔ خدمت هر قاضی را «قضا» می‌نامیدند و این

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

یک تقسیم‌بندی سیاسی مرسوم در زمان عثمانیان بود[۱]. اما در عصر عباسی، حوزهٔ خدمت او به محکمهٔ شرعی‌اش ختم می‌شد. با وجود این آنها همان کارکرد محدود خود را در کنار پاره‌ای از فعالیت‌های سیاسی تا پایان عصر عباسی حفظ کردند، اما سرنوشت قضات در دولت عثمانی پس از طی دوره‌ای از توسعه و درآمیختن با قوه مجریه، با آغاز دوران اصلاحات محدود شد. آنها متهم به سنگ‌اندازی و مانع بودن در برابر ارتباط عثمانی با جهان نوین در پیوستن به انقلاب صنعتی و اجتماعی جدید اروپا بودند. لذا جامعه هیجان‌زده عثمانی که هر روز از تحولات پیرامون خود افق تازه‌ای مشاهده می‌کرد، تحت فشار اروپا به صنف علما با بدبینی مضاعف نگریست. با گرایش تنظیمات‌چیان به الگوهای اروپایی و کنار نهادن سنت‌های عثمانی که آن را سرمنشأ عقب افتادگی از اروپا می‌پنداشتند، نظام قضایی متکی بر شریعت اسلام نیز (که بخشی از سنت قلمداد می‌شد) زیر چرخ اصلاحات رنگ باخت و قضات به‌عنوان محافظان و مجریان شرع، هویت و اعتبار سابق را از دست دادند.

نتیجه‌گیری

در دوره عباسیان با حمایت خلفا تشکیلات مستقلی برای نظام قضایی فراهم شد و با پیدایش منصب قاضی‌القضاتی، دستگاه قضا از امارت استقلال یافت. نیاز به مشروعیت‌بخشی به انتصاب و تصمیمات حاکمان از منظر دینی که حداقل به‌صورت نمادین در اختیار علما و به‌ویژه قضات بود، روابط تنگاتنگی بین حاکمان و قضات ایجاد کرد. این امر موجب ارتقای سیاسی قضات در دولت نوپای عباسی شد و آنها در فعالیت‌های سیاسی در زمرهٔ دستیاران ثابت خلیفه قرار گرفتند. از سوی دیگر، قضاوت ذیل وظایف خلیفه قرار داشت؛ درنتیجه حق تعیین قضات تا واپسین سال‌های خلافت عباسی برای خلفا محفوظ ماند و همبستگی نهاد خلافت و منصب قضا در سال‌های پرآشوب حکومت عباسی پایدار ماند و تنها پس از منسوخ شدن منصب قاضی‌القضاتی از هم پاشید. با وجود این، بیشتر امتیازات سیاسی و اقتصادی منحصر به قاضی‌القضات بود و قضات رده‌های پایین وضعیت متفاوتی داشتند. پس از عباسیان با فاصلهٔ اندکی امپراطوری عثمانی در محور جهان اسلام قرار گرفت که در این حکومت رابطه علما و قدرت اجرایی سلطان و بزرگان حکومت به‌گونه‌ای متمایز توسعه یافت و در مقایسه با

۱ دورسون، همان، ص۳۰۰. برای مطالعه بیشتر نک: سید صدرالدین بلاغی (۱۳۷۰)، *عدالت و قضا در اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر .

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

حکومت‌های اسلامی قبلی، به همزیستی کامل‌تری تبدیل گشت. برای نخستین بار با دائمی شدن منصب قاضی عسکری، برای علما ساختاری رسمی و سلسله‌ای از مراتب تدوین شد. قضات، مفسران و مجریان شریعت بودند اما در عین حال بر اجرای فرمان‌های اداری و مالی سلطان نیز نظارت می‌کردند. آنها نقاط اتکای حکومت عثمانی بودند و به‌تدریج حوزهٔ کارکردشان به‌قدری توسعه یافت که نقش حاکمان محلی را ایفا می‌کردند. لیکن با تکامل منصب شیخ‌الاسلامی، حضور قضات در کانون سیاسی دربار کمرنگ شد. انتقال مسئولیت قضات از شیخ‌الاسلام به صدراعظم انسجام صنف علما را بر هم زد و بین آنها فاصله انداخت. در وهلهٔ بعدی همزمان با آغاز جدی اصلاحات، قضاوت اجتهادی قضات مورد انتقاد و تغییر قرار گرفت و به‌تدریج قوانین مدونی به‌وجود آمد که قاضی را ملزم به انطباق احکام با آنها ساخت. قوانین در قلمروی عثمانی برگرفته از شریعت اسلامی و فرمان‌های سلطان بود و قضات مفسر و مجری آن بودند. با به راه افتادن ماشین تنظیمات، این قبیل قوانین در کام اصلاحات رفت و بجای آنها حکومت مشروطه و قانون اساسی مطرح شد؛ لذا قضات به‌تدریج آزادی عمل خود را در قضاوت از دست دادند و مدیریت شهری آنها ملغی شد.

منابع و مآخذ

- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمهٔ محمدپروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن‌عبدالله، ابوبکر (۱۳۸۷)، *تاریخ عثمان پاشا*، به کوشش یونس زیرک، ترجمهٔ نصرالله صالحی، تهران: انتشارات طهوری.
- ابن‌طقطقی، محمدبن‌علی‌بن‌طباطبا (۱۳۶۰)، *الفخری*، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن‌واضح یعقوبی، احمدبن‌ابی یعقوب (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- احمد یاقی، اسماعیل (۱۳۸۶)، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

- استانفورد، جی. شاو (۱۳۷۰)، *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمهٔ محمود رمضان‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوی.
- اینالجق، خلیل، (۱۳۸۸)، *تاریخ امپراطوری عثمانی؛ عصر متقدم (۱۳۰۰-۱۶۰۰م.)*، ترجمهٔ کیومرث قرقلو، تهران: انتشارات بصیرت.
- اینالجق، خلیل و دیگران (۱۳۹۱)، *امپراطوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات*،ترجمهٔ رسول عربخانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بلاغی، سید صدرالدین (۱۳۷۰)، *عدالت و قضا در اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پورگشتال، یوزف هامر (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمهٔ میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: انتشارات زرین.
- حقی اوزون چارشی لی، اسماعیل (۱۳۷۷)، *تاریخ عثمانی*، ترجمهٔ ایرج نوبخت، تهران: انتشارات کیهان.
- دورسون، داود (۱۳۸۱)، *دین وسیاست در دولت عثمانی*، ترجمهٔ منصوره حسینی و داود وفایی، تهران: کتابخانه؛ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- زیدان، جرجی (۱۳۸۲)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمهٔ علی جواهرکلام، تهران: مؤسسه انتشارت امیرکبیر.
- سلانیکی، مصطفی افندی (۱۳۸۹)، *تاریخ سلانیکی*، ترجمهٔ نصرالله صالحی، تهران: انتشارات طهوری.
- شهیدی پاک، محمدرضا(۱۳۹۳)، تاریخ تشکیلات در اسلام، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص).
- طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
- کبیر، مفیزالله (۱۳۸۱)، *آل بویه در بغداد*، به کوشش مهدی افشار، تهران: انتشارات دبیر، رفعت.
- کین رأس، لرد (۱۳۷۳)، *قرون عثمانی*، ترجمهٔ پروانه ستاری، تهران: انتشارات کهکشان.
- لین پول، استانلی (۱۳۶۳)، *طبقات السلاطین*، ترجمهٔ عباس اقبال، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- لوئیس، برنارد (۱۳۶۵)، *استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی*، ترجمهٔ ماه ملک بهار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- متز، آدام (۱۳۶۴)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مسکویه رازی (۱۳۶۹)، أبوعلی احمدبن‌علی، *تجارب الأمم*، ترجمهٔ ابوالقاسم امامی، تهران: انتشارات سروش.
- وکیع، محمدبن‌خلف (۱۴۲۲ ق)، اخبارالقضاة، مراجعه سعید محمد الحَام، بیروت: عالم الکتب.
- Tillier, Mathieu (2014), "Judicial Authority and Qais_is' Autonomy under the Abbasids. Al-Masaq", *Journal of the Medieval Mediterranean*, No. 26, pp.119-131.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1398.11.41.3.8]
[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-13]